نامور نامه ی باستان

قسمت دوم

◆ محمد رجبی

فردوسی ابرمرد ایرانی،بامهر به میهن، فرهنگ نیاکانی ایران را جاودانه ساخت وباسخت کوشی های بسیاربه نگاهبانی چراغ روشن فرهنگ ایرانی کمربست وزندگی ودارایی وفرزند بر سر آرمان خویش نهادومانند خورشیدی درآسمان فرهنگ ایرانی راهبررهروان نیکی وراستی شد. شاهنامه با همه ی پیچیدگی های خویش آسان نمایی ویژه‌ای دارد که هرایرانی را دلداده آن،ایران ونیاکانمان می کند، شاهنامه خورشید آسمان ادب جهان وشمه ای ازدریای بیکران فرهنگ ایرانی است.

شاهنامه نیز مانند شاهکارهای دیگر، بی شک دارای برجستگی های بسیاری بوده که درمیان نوشتارهای بی مرز گیتی، برترین شاهکار حماسی مردمان جهان نامیده شده، این برجستگی از زبان، درون مایه، دانش درونی وفرهنگ والای آفرینندگان آن بن مایه می گیرد.

شاهنامه دردورانی کهن ودرازساخته وپرداخته ودرزمان سامانیان گردآوری وبه دست رادمرد فرهنگ با شکوه ایرانی، به سرود درآمده است، پس دارای پیچیدگی های فراوان در زمینه اسطوره های دینی، میهنی وهمچنین باورمندی‌های بومی واقلیمی است.

فردوسی خاصیت ویژه‌ای داردزیرا این شاعر بزرگ با بود و نبود ایران وهویت ملی ایرانیان سروکاردارد، تاریخ ما را زنده ورابطه مارا باگذشته محکم کردوبین ایران پیش از اسلام وایران بعد از آن پیوند دادوگرنه ما نیزمثل اقوام دیگرهویت ملی وفرهنگی خویش را فراموش می کردیم .

شاهنامه تداعی های بسیاری دارد ویک نوع اثر نوستالژیک وبنای غم غربت درآن به روشنی آشکاراست.فردوسی همنشین غم غربت است وبه زمان های دور که زمان شکوه وعزت ایرانی بوده مربوط می شود.

فردوسی در سده چهارم زاده شده وباید وی را از دوره سامانی دانست، سبک او حماسی ،اما هنگامی که بحث نوستالژیک مطرح می شود، اصل و ریشه نمایان می گردد، وی معتقد است که گوهرانسانیت واخلاق انسانی در رفتار عقلانی یا خردورزی او آشکار می شود. خرد، گوهرانسان ووجه امتیازاو از هر موجود غیر انسانی است، عمل خرد ورزانه، عملی شجاعانه وشجاعت به عنوان کردارخردمندانه،پایه آموزش های شاهنامه فردوسی است .

اسطوره وحماسه فردوسی، کم از تاریخ ندارد، زیرا حقایق را بیان کرده ودوره‌ای از تاریخ بشریت را که در این سرزمین روی داده مطرح کرده ، پادشاهانی که فردوسی درشاهنامه به تصویر می کشد دیکتاتورنیستند بلکه از فره ایزدی بهره‌مند ند، سایه حق ونور خدا هستند .

وی معتقد است رستم پهلوان همه ی داستان های شاهنامه به هیچ قدرتی وابسته نیست،بلکه خودش است .

فردوسی حماسه سرایی است که یکی از مهمترین حماسه های جهان را سروده وشاهنامه کتاب جاودانه سراسر تاریخ است، این مردبزرگ سی سال رنج برد تا توانست واژه عجم را که عرب های افراطی در آن زمان به ما نسبت داده بودند، زنده کند، شاهنامه به زبان فارسی سروده شده وهویت ساز ملیّت ما به شمار می‌رود، هویت را می توان به مثلثی تشبیه کرد که یک ضلع آن زبان وادب، ضلع دیگرتاریخ واسطوره وضلع بعدی فلسفه وجهان بینی است، وهرملتی که اصالت دارد، زبان ملی، تاریخ ملی، اسطوره وفلسفه ملی دارد.

فردوسی وشاهنامه

هرآن کس که نام مرا کرد پست — نگیردش گردون گردنده دست
دو چشم ودوگوش من آهو گرفت — تهی دستی و سال نیرو گرفت

"این شاه نامه هاست، ندانی که بهترین هر چیز را شاه گویند! چون شاهی که خوشتر گیاهی است

وشاهکار که نیکتر کرداری است ، و شاهرود که نیکتر رودی است مردمش را، و شاهین که برتر پرنده است! واین بهترین نامه است،

مر یاد پیشینیان ترا، تا بدانی تو که هیچ می پندارند، کئی واز کجایی واز کدام پایه ایی وبر چه پایی، این شاه نامه هاست که با آنان که نیاکان به دروغ خویش برتو می شمرند، نیاکان راستین خودبشمری، که چه بودند وچه کردند وچه بر ایشان گذشت، وچه برتو می گذردوچونست که بدین پایگاه فروافتادند وچگونه بایست برخیزند.

از زیر پای ستم، سر بردارند وبر سر پای ایستند وستم در زیر پای اندازند وبکوبند، در راه رفته بنگرند ودست ها به هم گیرند بیستوارند، بال‌های بریده از نو برآورند ونوک خونین را هیچ نشمرند و پنجه های بریده، به ناخن برنده بیارایند.

دست بردار ای مرگ، زیاده کار دارم، نخست نزد رونویس کننده باید رفت وسپس کاغذ فروش وسپس شیرازه بند واین میان نیز نان باید خوردیا نخورد؟ وتازه مرا دستینه ای نو آورده اند با سخن پهلوانی که در برابرش درم باید داد ومرا پشیزی نیست، پس چیزی از باغ پدر بفروشم وخریداری نیست و می گوید: دراین نامه صد افسانه است.

در گذر می گردم و زبان ها نمی فهمم، گویی بیگانه باشم یا جهان بیگانه، در کابوس زندگی می کنم یا خوابم، یا درست همین است ومن در جای خود نیستم؟ ترا به هرکه بخواهی سوگند بامن به زبان خودم بگو.

سود چیست زیان چه؟ چگونه باغی را سود کنم که کشوری به زیان می دهم؟ اگر کشورم را باخته ام پس این باغ را که در آنست نیز باخته ام.

این نامه گورستان نیست ومن سنگ تراش، تا با درمی نام هر مرده بر سنگی بیاورم، من آن می نویسم که خواب زدگان را چشم بینا شود بر خویشتنشان در آینه.

بگو این داستان ها را من نساخته ام، تنها می گویم وباز می گویم: تا بدانند که روزگار با اینان آغاز نشده و با اینان پایان نگیرد.

این نامه از من دور کن که درآن خون می جوشد واشک می سوزد وفغان می‌خروشد ودل می تپدوزنده ایست که به شصت هزار زبان سخن می گوید."

(بیضائی، بهرام، دیباچه نوین شاهنامه)

فردوسی، مجموعه ای از ویژگی های نیک انسانی را فرا تراز دین یا ایدئولوژی خاص مطرح می کند، نگاه انسانی به جهان ونزاکت اخلاقی وپاکی وپرهیزگاری را به اوج می رساند، درشصت هزار بیتی که حکیم بزگوار سروده،یک کلمه مستهجن ودوراز ادب نمی یابیم، شاهنامه جلوه ی تمام خوبی هاست، ضحاک که منفورترین شخصیت شاهنامه است، وقتی می خواهد دنائت او را بیان کند، این گونه می سراید:

چنان بد کنش شوخ فرزند اوی — نجست از ره مهر پیوند اوی
به خون پدر گشته همداستان — ز دانا شنیدستم این داستان
که فرزند بد گر بود نره شیر — به خون پدرش هم نباشد دلیر
اگر در نهانی سخن دیگر است — پژوهنده را راز با مادر است

باز هم استاد نجیب از خودنمی گوید وتائید یا تکذیب نمی کند.شنیده خودرا، ازقول دانا ودانشمند چنین نقل می کند: که اگر پسربا پدر خوددو رویی کند، گناه از مادر است، چه رسد به اینکه او را بکشد، همان کاری که ضحاک با پدرش می کند! پدری که او را به سختی بزرگ کرده. ادامه دارد...

کدام ورزشی و فرهنگی

● منوچهر حبیبی

واژه‌ی زیبای فرهنگ این روزها از سوی بسیاری از مسئولین و دست اندرکاران امور جاری مورد استفاده و در برخی مواقع مورد سوءاستفاده قرار می گیرد چرا که فرهنگ به معجونی از آگاهی و شناخت و کمال و معرفت ... گفته می‌شود چون کلمه فرهنگ پرستیژ و ابهت دارد و آبروسازی می کند بنابراین مدت هاست که در کلام و گفته ها و نوشته های عده ای از مدیران این واژه (فرهنگ) به زبان اورده می شود و یا به آن اشاره می گردد طوری که گوش مردم پر شده از عباراتی مانند فرهنگ سازی و فرهنگ عمومی و ... که وقت و بی وقت اینجا و آنجا ذهنشان را مشغول می کند واژه های فرهنگ مصرف، فرهنگ شهر نشینی، فرهنگ توسعه، فرهنگ ساخت و ساز و خلاصه فرهنگ هر چیزی که هست و نیست ساخته شده و به کار برده می شود یقینا توسعه و پیشرفت و تکامل هر ملتی بدون بالا رفتن دانش و آگاهی و شناخت و معرفت عمومی که همان فرهنگ مردم است امکان پذیر نیست اما عده ای با سوءاستفاده از کلمه فرهنگ راه فرار و شانه خالی کردن از مسئولیت را پیشه کرده اند به خاطر همین سودجویی و سوءاستفاده هاست که بی فرهنگ ترین حرکات و رفتار و زشت ترین برخوردهای ضد اخلاقی و ضد ارزشی و به دور از فرهنگ عمومی و اجتماعی گهگاه پنهان و آشکار رخ می دهد و کسانی از بی فرهنگی گله مند می شوند که این معجون را بی هویت و بی ارزش کرده اند می فرمایید کجا و توسط چه کسانی این رفتار و اعمال رخ می دهد؟! پاسخ خیلی مشکل و دور از دسترس نیست چرا که همانطوری که اشاره شد جایی نمانده که واژه فرهنگ در آن عرصه درگیر نشده باشد و کمتر مسئولی را می توان یافت که در برابر نارضایتی و گرفتاری های مردم سخن از رفع مشکل با فرهنگ سازی نکرده باشد چه حوزه ی کاری اش فرهنگی باشد چه غیر فرهنگی چاره کار فرهنگ سازی شده است . حالا آنانی که به طور علنی و آشکار این واژه را هم یدک می کشند که جای خود دارند . نمونه اش این تیم‌ها و باشگاه های ورزشی هستند که این روزها با نام هایی مثل باشگاه ورزشی و فرهنگی ... به فعالیت می پردازند صحبت از ورزش شد متاسفانه مدتهاست که برخی تلاش می کنند که عرصه ورزش را با فرهنگ سازی خاص خودشان همسو کنند نتیجه اش این شده که در این عرصه نه نشانی از ورزش و نه خبری از فرهنگ است . ورزشی که پیر و جوان را در بر می گیرد امروز بیمار است و این بیماری را با عدم موفقیت و پیروزی در عرصه ی داخلی ، منطقه ای و آسیایی و جهانی نشان می دهد هر چند که نباید از غیرت و همت ورزشکاران جوان و عزیز کشورمان در رشته های مختلف ورزشی مثل بسکتبال ، کشتی ، وزنه برداری، شنا و والیبال و ... و حتی شطرنج و پینگ پونگ یاد نکرد اما با توجه به جمعیت جوان کشورمان و با توجه به برخورداری از پیشکسوت های قهرمان و دلسوز آنچه از ورزش برداشت می کنیم غیر قابل قبول و در برخی رشته ها ناباورانه است این روزها شاهد درخشش تیم فوتبال افغانستان (کشوری اشغال شده) در بازی های جنوب آسیا بودیم که این تیم به نایب قهرمانی رسید در بازی های باشگاه های جهان تیم قطر به مقام دوم بعد از شکست ۴ بر صفر مقابل بارسلون یکی از قوی ترین تیم های جهان دست یافت (که حق تیم های مابود) بعد از اشغال عراق توسط امریکا تیم ملی عراق یکی از مدعیان دو آسیا شد و رقیب سرسخت ما گردید این درحالی است که تیم های باشگاهی و ملی ما سال‌هاست در این قاره که روزی جولانگاهشان بود به عنوان شایسته و لایق این مردم و جوانانش دست نمی‌یابند علت هم جز این نیست که کسی به انتقادها توجهی نمی کند هر وقت پیروز می شویم پیروزیمان را بزرگ می کنیم هرگاه بازنده هستیم یا حریف را خیلی بزرگ کرده ایم و یا گناه را گردن بازیکنان و مربیان انداخته ایم هیچگاه به این حقیقت که ورزش ما و فدراسیون های ما را کسانی می گردانند که غیر

ورزشی هستند و از تجربه و شایستگی های لازم برخوردار نیستند را قبول و باور نکرده ایم همیشه کسانی را جابه جا و یاعزل کرده ایم که کمترین گناه و تقصیر را داشته اند آنانی را که باید کنار بگذاریم را یا ارتقای مقام داده ایم و یا برای سال ها نگه داشته ایم ورزش ما را سیاسی و اعتقادی کرده‌ایم و امروز شاهد ضعف در ورزش و پایمال کردن هنجارهای فرهنگی و ورزشی و اجتماعی هستیم این چه باشگاه های فرهنگی و ورزشی هستند که داوران را مورد ضرب و شتم قرار می دهیم این چه نظارت و قضاوت از سوی داوران است که در نتایج تاثیر گذاری شدید دارند و این چه تماشاگران و هواداران با فرهنگ و ارزش هستند که صدای توهین و دشنام وفحاشی به بازیکنان و مربیان و داوران تا بیرون از ورزشگاه و سالن ها و استادیوم ها می رود و بابت پرتاب سنگ و بطری آب و لنگه کفش سر مربی یا داوران و بازیکنان را می شکنند پس بیایید به جای توجه به حاشیه سازی ها به اصل مشکل و معضل در عرض ورزش و فرهنگ ورزش بپردازیم تا بهترین داوران مان آنانی نباشند که کارت زرد و قرمز بیشتر می دهند و بهترین ورزشکاران مان آنانی نباشند که به جای لیاقت و شایستگی در رشته های ورزشی خوب تملق و چاپلوسی می کنند و فرمان برداری غیر ورزشی ها را می کنند بیایید کاری کنید که رسانه ها و گزارشگران ما با صداقت باشند تا مردم با ورزش آشتی کنند و فرهنگ ما در ورزش و ورزش ما با فرهنگ در آمیزد و شکوفا شود.

ناهنجاری های رفتار سیاسی

◆ کریم عباسی (کارشناس ارشد علوم سیاسی)

سیاست از اولین مفاهیم و موضوعاتی است که در مرکز توجه فلاسفه عهد باستان قرار گرفته و تا به امروز ، ابعاد گوناگون آن ،طرف توجه اندیشمندان بوده است. افلاطون ، شکوفا شدن جوهر انسان را تنها درون جامعه سیاسی ،ممکن می دانست و ارسطو که انسان را مدنی بالطبع می دانست ، سیاسی بودن را فصل ممیزه انسان از حیوان عنوان می نمود. با کمال تاسف در جامعه ما، از آنجا که مردم خاطرات چندان خوشی از عالم سیاست در تاریخ کشورمان ندارند و از طرفی دیگر ناهنجاری های رفتاری فراوانی را در میان سیاست پیشگان و نخبگان سودجو در طی قرون و اعصار گذشته دیده اند و از سویی دیگر هرگاه خود مبادرت به سیاست ورزی نموده اند بهای گزافی برای آن پرداخته اند ، نوعی دلزدگی و بدبینی نسبت به امر سیاست پیدا کرده و ((سیاسی بودن)) را نه معادل حساسیت و علاقه مند بودن به سرنوشت عمومی کشور و مردم بلکه معادل ((سیاسی کار و بی اصول)) می پندارند.

علت رفتار های سیاسی نا هنجار در کشور ما توسط گروهی و یا عده‌ای و یا گرایشی ، چه چیزی می تواند باشد؟ عوامل فرهنگی ، تاریخی و ساختاری دخیل در این پدیده غیر اسلامی و غیر انسانی کدامند؟ برای درمان این درد جانکاه چه باید کرد؟ قبل از هر چیز باید بدانیم رفتار ناهنجار سیاسی چیست؟ ناهنجاری عبارت است از نبودن قواعد و ارزش هایی که به رفتار افراد ، نظم و آرامش می بخشد ، آن را از حالت بی نظمی و روزمرگی خارج کرده و نوعی قانونمندی را بر افعال انسانی حاکم می کند. در عالم سیاست اگر کنش‌ها و رفتارها از هنجارهای مستمر و مستقری نشات بگیرد، هم قابلیت پیش بینی پیدا کرده و هم می توان در مقام تبیین ، به علل و چگونگی پیدایش آنها پی برد در زیر نمودهایی از ناهنجاری رفتار سیاسی را در جامعه خودمان بر می‌شماریم و سعی خواهیم کرد بدون حب و بغض و یا خدای ناکرده به نیت تخریب یا بی حرمتی به گروهی و یا تشکل سیاسی خاص ، بعضی از مصادیق ناهنجاری را گوشزد کنیم . ما که داعیه اولویت توسعه فرهنگی را داریم بیشتر هدفمان از نگارش این سطور وجه آموزشی آن است نه کنایه به این و آن . باشد که نه اینان و نه آنان از مرقومات صادقانه حقیرشان نرنجند و بر ما خرده نگیرند ، چرا که خدا را شاهد می گیریم که خیر خواه اینانیم و دوستدار آنان.

۱- ابهام و سیال بودن : بسیاری از جریانات سیاسی کشور ما دارای هویت و شخصیت و تشخیص دقیق و مشخصی نیستند. اکثراً مواضع روشن و رسمی و قابل فهم و اصولی از آنها کمتر دیده می شود. از لحاظ تشکیلاتی و سازمانی دارای مرزهای دقیق و روشن با همسایگان سیاسی خود نیستند. همین سیال بودن و چهره مبهم داشتن مانع از آن می شود که خلق الله بتوانند تکلیف خود را با آنان روشن کنند. قسمتی از این پدیده ناشی از افتراق نایافتگی ساخت سیاسی ، قسمتی از آن به دلیل نبودن سوابق و سنت های مستمر سیاسی و بخشی از آن ناشی از فرصت طلبی ها و رندیهاست. این پدیده مذموم باعث می شود تا بعضی از جریانات سیاسی در مقاطع مختلف در قبال مسائل مهم اجتماعی رنگ عوض کرده و بدون این که خود را ملزم به پاسخگویی بدانند ،مواضع به طور کلی متفاوتی (وحتی متناقضی) اتخاذ نمایند. ادامه دارد...

حقوق مردم در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

قسمت دوم (پایان)

محمد مسعود کشاورز - دانشجوی کارشناسی ارشد رشته حقوق عمومی
سید محمد حسینی - مدرس دانشگاه

شهید مطهری در این باره می گوید: "این مساله مسلم است که در دین اسلام، ملیت و قومیت هیچ اعتباری ندارد، بلکه این دین به همه ملت ها و اقوام مختلف جهان با یک چشم نگاه می کند و از آغاز نیز دعوت اسلامی به مکتب و قوم خاص اختصاص نداشته است، بلکه این دین همیشه می کوشیده است که به وسایل مختلف، ریشه ملت پرستی و تفاخرات قومی را از بیخ و بن بر کند... در قرآن هیچ خطابی به صورت "یا ایها العرب" یا "یا ایها القرشیون" پیدا نمی کنید... زمانی که اسلام ظهور کرد در میان اعراب، مساله خویشاوند پرستی و تفاخر به قبیله و نژاد بشدت وجود داشت... اسلام نه تنها به این احساسات تعصب آمیز توجهی نکرد، بلکه با شدت با آنان مبارزه کرد... پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سلمان ایرانی و بلال حبشی را همانگونه با آغوش باز می پذیرفت که فی المثل ابوذر غفاری و مقداد بن اسود کندی و عمار و یاسر را..." در ارتباط با این اصل (اصل نوزدهم) جای این سوال باقی است که چرا "مذهب" ذکر نشده است؟ شهید دکتر بهشتی که ریاست جلسه را در مجلس خبرگان قانون اساسی به عهده داشت، در برابر همین سوال که از جانب یکی از اعضای مجلس خبرگان مطرح شد، پاسخ دادند: "ما جلوتر، در مورد مذهب، همه حرف ها را گفته ایم، اینجا فقط خواسته ایم نفی امتیاز کنیم. اگر مذهب را هم بیاوریم آن وقت خیلی چیزها باید در این ردیف قرار گیرد و نظر داده شود؛ آنچه خواستیم در این اصل مشخص کنیم، مساله دخالت نژاد و رنگ و قومیت در حقوق است؛ این اصل، اصلا ناظر به مذهب نیست. توجه دارید که هر اصلی، چیزی را مطرح می کند؛ در این اصل، امور طبیعی که مایه های جغرافیایی دارد، مطرح شده است، مذهب که مایه جغرافیایی ندارد." منظور دکتر بهشتی این است که در اصول ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ درباره مذاهب مختلف اسلامی و نیز اقلیت های دینی به طور شفاف، سخن گفته شده است و این اصل جدا از آن اصول می باشد. در اصول یاد شده رعایت حقوق پیروان مذاهب و ادیان دیگر به رسمیت شناخته شده است؛ مثلا در اصل دوازدهم آمده است: "... مذاهب دیگر اسلامی (غیر از جعفری اثنا عشری) اعم از حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی و زیدی دارای احترام کامل می باشند و پیروان این مذاهب در انجام مراسم مذهبی، طبق فقه خودشان آزادند و در تعلیم و تربیت دینی و احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) و دعاوی مربوط به آن در دادگاه ها رسمیت دارند و در هر منطقه ای که پیروان هر یک از این مذاهب اکثریت داشته باشند، مقررات محلی در حدود اختیارات شوراها بر طبق آن مذهب خواهد بود، با حفظ حقوق پیروان سایر مذاهب." و در اصل سیزدهم آمده است: "ایرانیان زرتشتی، کلیمی و مسیحی، تنها اقلیت های دینی شناخته می شوند که در حدود قانون در انجام مراسم دینی خود آزادند و در احوال شخصیه و تعلیمات دینی بر طبق آیین خود عمل می کنند." و در اصل چهاردهم مقرر شده است: "دولت جمهوری اسلامی ایران و مسلمانان موظفند نسبت به افراد غیر مسلمان، با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی عمل نمایند و حقوق انسانی آنان را رعایت کنند..." و در اصل شصت و چهارم آمده است: "زرتشتیان و کلیمیان هر کدام یک نماینده و مسیحیان آشوری و کلدانی مجموعا یک نماینده و مسیحیان ارمنی جنوب و شمال هر کدام یک نماینده انتخاب می کنند."

در نهج البلاغه و روایات متعدد، مسلمانان موظف به رعایت حقوق پیروان مذاهب و ادیان دیگر و حفظ حرمت آنها شده اند.

امام خمینی رحمت الله درباره حقوق اقلیت های دینی در نظام جمهوری اسلامی ایران می فرماید: "تمام اقلیت های مذهبی در حکومت اسلامی می توانند به کلیه فرائض مذهب خود عمل کنند و حکومت اسلامی موظف است از حقوق آنان به بهترین وجه حفاظت کند. دولت اسلامی یک دولت دموکراتیک به معنای واقعی است و برای همه اقلیت های مذهبی، آزادی به طور کامل هست و هر کس می تواند عقیده خودش را اظهار کند. تمام اقلیت های مذهبی در ایران برای اجرای آداب دینی و اجتماعی خود آزادند... آنان هم مثل سایر مردم مسلمان ایران، ایرانی و محترم هستند؛ هر ایرانی حق دارد که مانند همه افراد از حقوق اجتماعی برخوردار باشد، مسلمان یا مسیحی یا یهودی و یا مذهب دیگر، فرقی ندارد. اسلام بیش از هر دینی به اقلیت های مذهبی آزادی داده است؛ آنان نیز باید از حقوق طبیعی خودشان که خداوند برای همه انسان ها قرار داده است بهره مند شوند."

اصل ۲۳: آزادی عقیده و ممنوعیت تفتیش عقاید

در این اصل آمده است: "تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ کس را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد."

در این اصل بر روی دو نکته تاکید و تصریح شده است: یکی این که، تفتیش عقاید ممنوع است، دوم این که، کسی را نمی توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مواخذه قرار داد.

نکته اول چندان نیاز به توضیح ندارد؛ زیرا تجسس و تفتیش در امور شخصی و خصوصی دیگران (خصوصا امور درونی و باطنی) جایز نیست. قرآن کریم به صراحت می فرماید: "یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا..." یعنی: ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمان ها بپرهیزید؛ چرا که بعضی از گمان ها گناه است و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید.

در حقیقت گمان بد عاملی است برای جستجوگری (تجسس) و جستجوگری عاملی است برای کشف اسرار و رازهای نهانی مردم و اسلام هرگز اجازه نمی دهد رازهای خصوصی آنها فاش شود. به تعبیر دیگر، اسلام می خواهد مردم در زندگی خصوصی خود، از هر نظر در امنیت باشند. بدیهی است اگر اجازه داده شود هر کس به جستجوگری درباره دیگران برخیزد حیثیت و آبروی مردم بر باد می رود.

نکته مهمی که در اینجا باید بدان توجه کرد این است که ممنوعیت تفتیش و تجسس در کار دیگران، در صورتی است که امر مهم تر و مصلحت ارجح اجتماعی در کار نباشد، در غیر این صورت یقینا جایز خواهد بود؛ چنانچه حفظ اسرار افراد در صورتی واجب است که امر اهمی بر افشای آن دخالت نکند، در غیر این صورت افشای اسرار نه تنها حرمتی ندارد، بلکه در برخی از شرایط واجب هم خواهد بود؛ به همین جهت در فقه اسلامی، در مواردی، غیبت و اظهار عیوب پوشیده افراد، جایز شده است. با توجه به نکته مزبور می توان پی برد که اشکال برخی درباره تحقیق جهت احراز صلاحیت نامزدهای انتخاباتی، از جهت اعتقاد و التزام به اسلام و مبانی جمهوری اسلامی و... بر این که چنین کاری تفتیش عقاید و ممنوع است، نارواست؛ زیرا که جلوگیری از ورود نااهلان به حریم مناصب اجتماعی و سیاسی در نظام جمهوری اسلامی به قدری مهم است که تفتیش عقاید را برای شناسایی شایستگی و عدم شایستگی افراد جهت دخالت در سرنوشت جامعه تجویز و بلکه لازم می سازد.

در تفسیر نمونه در ذیل آیه مزبور آمده است: "دیدیم که قرآن کریم با صراحت تمام، تجسس را در آیه فوق منع نموده است... ولی قراینی که در داخل و خارج آیه است نشان می دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می کند مساله، شکل دیگری به خود می گیرد؛ از این رو شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله، ماموارنی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود، که از آنها به عنوان "عیون" تعبیر می شد، تا آنچه را که ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گردآوری کنند و نیز به همین دلیل حکومت اسلامی می تواند ماموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده ای برای گردآوری اطلاعات تاسیس کند و آنجا که پیم توطئه بر ضد جامعه و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می رود به تجسس برخیزند و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند."

درباره نکته دوم (کسی را نمی توان به صرف داشتن عقیده ای، مورد مواخذه قرار داد) باید گفت از آیات متعدد قرآن استفاده می شود که در پذیرش عقیده، جایی برای اجبار نیست؛ قرآن کریم می فرماید: "لا اکراه فی الدین..." (۱۶) یعنی: در قبول دین، اکراهی نیست. علامه طباطبایی در ذیل آیه می فرماید: "در جمله مزبور، دین اجباری، نفی شده است؛ چون دین عبارت است از یک سلسله معارف علمی که معارف عملی را به دنبال دارد و جامع همه آن معارف یک کلمه است و آن عبارت است از اعتقادات؛ و اعتقاد و ایمان از امور قلبی است که اکراه در آن راه ندارد؛ چون اکراه تنها می تواند کسی را مجبور به عملی کند و کاربرد اکراه، تنها در اعمال ظاهری است، اما اعتقاد قلبی برای خود، علل و اسباب دیگری از سنخ خود اعتقاد و ادراک دارد، محال است که جهل، علم را نتیجه دهد و یا مقدمات غیرعلمی، تصدیق علمی بزاید."

قرآن کریم، راه های دعوت مردم به سوی خدا را این گونه بیان کرده است: با حکمت و اندرز نیکو به سوی پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است مناظره و مجادله کن، پروردگار تو از هر کسی بهتر می داند چه کسانی از طریق او گمراه شده اند و چه کسانی هدایت یافته اند.

با عنایت به اینکه این آیه در مقام شمارش راه های دعوت مردم به دین خدا می باشد و در عین حال از اجبار و اکراه به عنوان یکی از راه های دعوت به دین، نام نبرده است، می توان استفاده کرد که در نگاه قرآن، اجبار یکی از راه های دعوت به حساب نمی آید؛ جالب این است که آیه کریمه، موعظه را به قید "حسنه" و جدال را نیز به قید "التی هی احسن" مقید نموده است؛ و این دلالت بر این دارد که در دعوت مردم به سوی دین خدا، نه تنها نمی توان از زور و اجبار استفاده کرد، بلکه حتی از موعظه غیرحسنه و یا جدال غیر احسن نیز نباید استفاده کرد.

در اینجا باید از یک سوء تفاهم جلوگیری کرد و آن این که معنای سخن بالا این است که حکومت اسلامی، افراد را به پذیرش عقیده دینی مجبور نمی سازد، ولی باید دانست که حکومت اسلامی، مسوول حفظ شعائر و ظواهر دینی در جامعه است؛ یقینا حکومت اسلامی، اجازه شکستن حرمت و قداست احکام و حدود الهی را به صورت علنی در جامعه نمی دهد. فرق است میان واداشتن افراد به پذیرش دین و جلوگیری از تخلف آشکار در مجامع و معابر عمومی؛ مثلا اگر حکومت اسلامی، کسی را از مشروب خواری، روزه خواری و یا رشوه خواری علنی در سطح جامعه باز می دارد، معنایش این نیست که به زور افراد را به پذیرش دین و ایمان وادار می سازد؛ یقینا ارزش و قداست احکام و شعائر الهی کمتر از قوانین و مقررات بشری نیست، به افراد در هیچ کشوری به بهانه آزادی، اجازه تخلف آشکار از قوانین و مقررات را نمی دهند. در همین راستا باید گفت اسلام و حکومت اسلامی به هیچ کس اجازه نمی دهد که آشکارا نسبت به دین و مقدسات دینی، تقدس زدایی، حرمت شکنی، هتک و اهانت روا دارد. اگر اسلام نسبت به سب پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام حساسیت نشان می دهد، به همین جهت است؛ دشنام و تمسخر نسبت به پیشوایان معصوم دینی، ربطی به آزادی عقیده ندارد؛ چنان که آزادی بیان و قلم به معنای آزادی ناسزا، اهانت و اشاعه اکاذیب نیست.

برخورد اسلام نسبت به مرتد به خاطر تغییر عقیده نیست؛ زیرا اگر شخصی؛ خدا و یا پیامبر و... را قبول نداشته باشد اما در صدد آشکار کردن و تبلیغ آن بر نیاید و از این راه باعث تردید و تزلزل در اعتقاد و ایمان مومنان نگردد و به شبهه افکنی و القای افکار الحادی خود نپردازد، احکام ارتداد بر او بار نمی شود؛ صرف دست برداشتن از اعتقادات دینی در صورتی که با اظهار و تبلیغ آن همراه نباشد باعث اجرای احکام ارتداد نیست. جالب این است که در مجلس خبرگان قانون اساسی که فقهای چیره دست فراوان حضور داشتند، اصل مزبور (اصل بیست و سوم) بدون هیچ مخالفتی (البته با دو رای ممتنع) به تصویب رسید.